



نقش معنویت در زندگی و میدان رزم

دکتر محمدناصر سقایی بی‌ریا
استادیار مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)

چکیده

در این مقاله ابتدا معنای لغوی و اصطلاحی معنویت در فلسفه و دین مورد بررسی اجمالی قرار می‌گیرد. معنویت spirituality دو کاربرد فلسفی و یعنی دارد که موضوع مورد بحث ما دومی است.

سپس با استفاده از آیات و روایات، معنویت در انبیاء و پیروان آن‌ها، مشتمل بر نقش ایمان به خدای متعال، ایمان به روز واپسین، وحی و ارتباط با فرشتگان و نقش دعا و عبادت، مورد بررسی قرار می‌گیرد.

در نهایت نقش معنویت در زندگی به شکل عام و نقش آن در رویارویی‌های نظامی به شکل خاص به عنوان نتیجه گیری از بحث عنوان خواهد شد.

کلیدواژه‌ها: معنویت، مجاهدت، ایمان، جنگ‌های نامتقارن، معنویت و میدان‌های رزم، معنویت و زندگی

معنویت یکی از کلماتی است که به معانی مختلفی به کار می‌رود که به تعدادی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. گاه معنویت را در برابر امور مادی به کار می‌برند. این کاربرد در تألیفات بسیاری از اندیشمندان اسلامی دیده می‌شود. به عنوان مثال استاد شهید مطهری در بحثی تحت عنوان «فقر معنوی» با استفاده از روایتی از امام حسن مجتبی علیه السلام که می‌فرماید: «عجب است از کسانی که در باره مأكولات و خوردنی‌های خود فکر می‌کنند، اما در باره معقولات و یادگرفتنی‌های خود هیچ‌گونه زحمت اندیشه‌ای به خود راه نمی‌دهند.» معنویت را در مقابل هر آن چه مادی نیست مانند فکر و اندیشه به کار می‌برد.^۱ «... به دو جناح مادیت و معنویت ...»^۲ (معنویت در برابر مادیت). این استعمال بسیار شایع و عام است.

۲. گاه معنویت مرادف دین، ارزش‌های دینی و اخلاق به کار می‌رود. این کاربرد نیز به شکل وسیعی در ادبیات دینی اندیشمندان مسلمان به چشم می‌خورد که به تعدادی از آن‌ها اشاره می‌کنیم. استاد آیت الله مصباح یزدی در «لزوم تقویت معنویات» می‌گوید: ... در سالهای اولیه پس از پیروزی انقلاب اسلامی و دوران دفاع مقدس، گرایش جوانان به معنویات و ارزشهای دینی تا حدی بود که تا سر حد شهادت و جانفشانی از آن‌ها پاسداری می‌کردند. ... این عوامل در کنار روشنگری رهبر کبیر انقلاب اسلامی، حضرت امام خمینی (ره) مردم را بر آن داشت که بحق نجات و سعادت خود را در پناه آوردن به دین و معنویات ببینند و با پشتوانه بزرگ فکری به طرف اخلاق اسلامی و رفتار دینی حرکت کنند.^۳ «با وجود این همه ترقیات فکری و علمی و پیشرفت روزافزون تکنیک و صنعت نه تنها اخلاق و معنویت پیشرفت نمی‌کند، بلکه با سرعت تکان دهنده و اندوهباری عقب گرد نموده به سوی سقوط و نابودی می‌گراید.»^۴

۳. معنویت در اصل به اشخاص و افعال آن‌ها و با عنایت و به شکل مجازی به مکان و اشیاء نیز نسبت داده می‌شود. «... به معنویت و اهل باطن بودن سید اعتقاد تام داشتند.»^۵ مراد از معنویت در این مورد شخصیت‌های دینی مثل علمای عامل و اهل عرفان صحیح اسلامی و احتمالاً صاحب کرامت می‌باشند. مولف روضات می‌نویسد: «تا این زمان که سال ۱۲۶۳ هجری قمری است، هیچکس از علمای بزرگ را یاد ندارم که در بزرگواری، وسعت فکر، مقام بلند، خوش فهمی، تصمیم و اراده... معنویت کلام و تصنیفات جامع و

کامل به پایه شهید ثانی رسیده باشد.»^۶ در این مورد (معنویت کلام) کلام شخص که به شکل مکتوب در آمده به تبع شخصیت معنوی نویسنده به معنوی متصف گشته است. در موارد مجازی مثلاً گفته می‌شود مسجد با معنویت که منظور آن است که به دلائل ویژه ای شرائط در آن مکان برای توجه به خدای متعال فراهم است.

۴. «تا یک نوع معنویت، تقوا، خدا ترسی، ایمان به خدا و سرای دیگر در طراحان مجریان و موسسان حکومت واحد جهانی به وجود نیاید، هیچ‌گاه این طرح‌های خوش خط و خال نتیجه بخش نخواهد بود.»^۷ مجموعه این صفات (ایمان، تقوا و خدا ترسی و ایمان به سرای دیگر) یعنی دینداری در این مورد معنویت نامیده شده است.

۵. در میان دانشمندان غربی معنویت^۸ اصطلاحی است که دو معنای فلسفی و دینی دارد. در فلسفه گاهی مرادف ایده گرایی^۹ به کار می‌رود که اولین بار توسط لایبنیز^{۱۰} در قرن هیجدهم میلادی نخست در مورد افکار افلاطون^{۱۱} در برابر ماده گرائی^{۱۲} اپیکور^{۱۳} و سپس در مورد فلسفه‌هایی به کار رفت که ذهن و تصاویر ذهنی را کلید دستیابی به حقیقت می‌دانند. فلسفه‌های ایده گرایی ذهنی^{۱۴} فیخته،^{۱۵} ایده گرایی عینی^{۱۶} شلینگ^{۱۷} و هگل از این دست به حساب می‌آیند.^{۱۸} گرایش به معنی یا ایده گرایی به معنای فلسفی مورد نظر این بحث نیست بنابراین این به اشاره‌ای بسته می‌کنیم و به تفصیل آن نمی‌پردازیم.

۶. به معنای دینی در مسیحیت گاه به معنای ساکن شدن روح القدس در فرد به کار می‌رود. بنابراین وقتی گفته می‌شود فردی دارای معنویت است به این معنی است که به نحوی روح القدس در او و رفتارش تأثیر می‌گذارد. در میان ارباب کلیسا امروزه بسیاری کسانی که ادعای ارتباط با روح القدس دارند و به گونه‌ای ادعای دریافت الهام مستقیم از وی می‌کنند. با توجه به اعتقاد عام مسیحیت به تثلیث و این که روح القدس یکی از اضلاع مثلث خدایی پدر - پسر - روح القدس را تشکیل می‌دهد، گاه تعبیر می‌کنند که خدا یا مسیح به من چنین و چنان گفت.^{۱۷} در ایتالیا در قرن بیستم نهضتی تحت عنوان معنویت مسیحی شکل گرفت که از افکار

فیلسوف ایتالیایی جنتایل (۱۸۷۵ - ۱۹۴۴)^{۱۹} منشعب می‌شد. وی معتقد به عمل خالص بود که آن را واقع گرایی^{۲۰} می‌نامید. عمل خالص در این دیدگاه همان مطلق یا روح القدس است که خود را در دنیای بیرون محقق می‌کند با این تفاوت که جنتایل فاعل را در نظریه خود به انسان‌ها گسترش می‌دهد که آگاهی آن‌ها در مورد عمل خالص شامل شکل و محتوا می‌شود.^{۲۱} بنابراین این نظریه انسان‌ها با آگاهی از شکل و محتوای عمل خالص به انجام آن می‌پردازند.

صرف نظر از جنبه شرک آلود کاربرد معنویت در معنای دینی آن در مسیحیت، می‌توان وجه اشتراکی با مصادیق آن در کاربرد دینی در آثار اندیشمندان مسلمان پیدا نمود. با استفاده از این عناصر مشترک معنویت را می‌توان این‌گونه تعریف کرد:

معنویت عبارت از نوعی ارتباط با خدای متعال از راه ایمان به خدا و غیب جهان، عواطف و انگیزه‌های الهی و نیز استعانت از نیروهای غیبی بر اثر قرب الهی است. آثار عملی این ایمان و ارتباط در جهت بخشی به زندگی و نوع نگاه به آن دیده می‌شود که در قالب اخلاق الهی بروز و ظهور می‌یابد.

همه این عناصر یا بعضی از آن‌ها را می‌توان معنویت نامید. در حقیقت کاربردهایی که به آن اشاره داشتیم هرکدام با عنایت به بعضی از ابعاد معنویت به کار رفته است. به هر صورت چون معنویت به اصطلاح مشترک معنوی است از قرائن حالی و مقامی نظیر به کار بردن مرادف یا متضاد آن در جمله و یا با توجه به موضوع بحث و دیگر شواهد می‌توان معنای آن را معین نمود. منظور از معنویت در این مقاله همان معنای وسیع و مشترکی است که در بالا به آن اشاره شد. از یک سو سرچشمه معنویت ذات لایزال الهی است و انسان از سوی دیگر به وسیله ارتباط با او از راه بندگی به درجاتی از معنویت نائل می‌شود.

معنویت در اسلام

با توجه به تعریف بالا، می‌توان گفت معنویت در اسلام در درجه اول با ارتباط انبیاء الهی با جهان غیب آغاز می‌شود. بدون شک انبیاء در میان انسان‌ها دارای معنویت بالایی بودند. سیر برتری آنان، در معنویت، ایمان به غیب و امور مرتبط با آن و پیگیری رضوان الهی بود. قرآن کریم علاوه بر پیامبر، مومنان را هم در ایمان به غیب و اهداف آن شریک می‌کند. بنابر این در میان افراد بشر سلسله انبیاء و پیروان آن‌ها سردمداران معنویت هستند:

أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلُّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَأ نُنْفِقُوا بَيْنَ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ، (بقره/ ۲۸۵)

پیامبر به آنچه به او از سوی پروردگارش نازل شده ایمان آورده. همچنین مومنان، هر یک به خدا و فرشتگانش و کتاب‌هایش و پیامبرانش ایمان آوردند و گفتند: شنیدیم و اطاعت نمودیم به منظور نیل به غفرانت ای پروردگار ما، و بازگشت به سوی توست.

می‌توان این آیه را نموداری از عناصر معنویت دانست که به شکل مختصر و در همان حال جامع در این آیه ذکر شده‌اند. این ایمان باعث به وجود آمدن روحیه ویژه و منحصر به

فردی در آن‌ها و پیروان آن‌ها و در نتیجه برخورداری از تأییدهای الهی و آیات و معجزات روشن می‌گردند که در معنویت حقیقی آن‌ها نقش بسزایی داشت. عناصری که در شکل دادن و تقویت معنویت دخالت شاخص دارند در مفاهیم «ایمان»، «تقوا»، «زهده»، «نورانیت»، «روح القدس» و «ملائکه» قابل بررسی است که بحث را در ضمن اشاره به آیاتی در هر یک از این زمینه‌ها پی می‌گیریم.

ایمان

ایمان به خدا

می‌توان مرز معنویت و عدم آن را ایمان به خدای یگانه و عدم آن دانست. گرچه اخیراً تحت تأثیر گرایش‌های سکولاریستی تلاش‌هایی صورت می‌گیرد تا معنویت بدون اعتقاد به خدای متعال مطرح و ترویج شود. روشن است که اخلاق بدون اعتقاد به خدای متعال و روز واپسین محدوده بسیار تنگی را می‌پوشاند و پشتوانه علمی و عملی متقن و قابل اعتنایی به دست نمی‌دهد. البته این خود مقاله جداگانه‌ای می‌طلبد تا ابعاد مختلف آن مورد بحث و بررسی قرارگیرد. آنچه در این مقاله مورد بحث واقع می‌شود معنویت است که از ایمان به خدای متعال سرچشمه می‌گیرد. قرآن کریم اصل وجود خدای متعال را روشن تر از آن معرفی می‌کند که بتوان در آن شک کرد:

قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِئَةُ اللَّهِ شَكَّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيُقَفِّرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ

(ابراہیم/ ۱۰)

پیامبران آن‌ها به آن‌ها گفتند: آیا در خدا که شکافنده آسمان‌ها و زمین از عدم به وجود است شکی وجود دارد؟ او که شما را می‌خواند تا از گناهان شما بیامزد و شما را تا هنگام نامیده شده‌ای به تأخیر بیندازد....

این آیه - در اصطلاح - استفهام انکاری است و جواب آن این است که شکی وجود ندارد. وجود مبدأ دانا و توانا و حکیمی که جهان و انسان را با هدف صحیح و عقلایی آفریده تنها منبع حقیقی برای جهت بخشی به انسان است. خدای متعال نه تنها سرچشمه وجود بلکه سرچشمه معنای عالم نیز هست، یکی از اسماء خدای متعال قدوس یعنی بسیار مقدس است:

هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ

سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ (حشر/ ۲۳)

و تنها انسان با ایمان و دارای ارتباط با خدای متعال می‌تواند به معنویت حقیقی دست یابد.

می توان از اشارات قرآن نتیجه گرفت که امت اسلام از میان امت های دیگر با معنویت تر است، زیرا دعوت به خوبی ها می کند و از بدی ها نهی می کند و ایمان به خدا دارد:

كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ...

(آل عمران/۱۱۰)

این ها عناصر معنویت است که ویژگی عام امت اسلام است و نقش بسزایی در اصلاح امت های دیگر دارد. به عنوان مثال در همین آیه اشاره شده که اگر اهل کتاب ایمان می آوردند برای آن ها بهتر بود، اما افسوس که تنها تعداد اندکی از آن ها دارای ایمان هستند و بسیاری از آن ها فاسقانند:

وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ

نکته جالب توجه تقابل ایمان و فسق در این آیه است که می رساند ایمان مستلزم صلاح و معنویت است و عدم آن مستلزم عدم معنویت و فساد اخلاقی.

ایمان به روز واپسین

انبیاء عظام، این سردمداران معنویت در میان بشر، سرلوحه دعوتشان ایمان به خدا و روز واپسین بوده است.

وَمَا ذَا عَلَيْهِمْ لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ وَكَانَ اللَّهُ بِهِمْ عَلِيمًا

(نساء/۳۹)

چه چیز به ضرر آن ها بود اگر به خدا و روز واپسین ایمان می آوردند و از آنچه خدا روزی شان کرده انفاق می کردند؟ و خدا به آن ها دانا است.

درباره منکران آخرت خدای متعال می فرماید وقتی نوبت به آخرت می رسد دانش آن ها تمام می شود، بلکه آن ها در باره آن در شک و دودلی می افتند، بلکه نسبت به آن کورند:

بَلَىٰ إِذَا ذُكِرَ عَلَيْهِمْ فِي الْأَخْرَةِ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْهَا بَلْ هُمْ مِنْهَا عَمُونَ (نمل/۶۶)

ایمان به خدای یگانه و توجه به عالم آخرت به عنوان سرمنزله مقصود آثار گرانسپهایی دارد که می توان از حالتی که در فرد ایجاد می کند به معنویت تعبیر کرد.

تقوا

از قرآن کریم استفاده می شود که انسان هایی که زمینه ایمان به غیب را در خود ایجاد کنند، یعنی آماده شوند تا با سختی های آن بسازند و از تکالیف و مسئولیت های سنگین آن

سرباز نزنند، خدای متعال آن ها را از راه قرآن، که هیچ شکی در باره آن نیست، به عنوان اهل تقوا هدایت خواهد کرد:

ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ (بقره/۲)

در برابر، کسانی که در اصل به علت شیفتگی در برابر منافع مادی حاضر به پذیرفتن حقایق غیبی نمی شوند از هدایت های این کتاب بی بهره خواهند ماند.

همچنین این آیات به گونه ای به پا داشتن نماز و انفاق از دارایی هایی را که خداوند به انسان ارزانی داشته، مترتب بر ایمان به غیب می داند؛ به دلیل ذکر آن بلافاصله پس از ایمان به غیب که مشعر به سببیت آن است:

الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُعِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (بقره/۳)

بنابر این عبادت خدای متعال، انفاق به بیچارگان و انجام کارهای معنوی و اخلاقی در گرو ایمان به غیب است.

غیب مصداق های زیادی دارد که می تواند مشتمل بر ایمان به خدا، روز واپسین، فرشتگان، عالم برزخ و هر آن چه نسبت به ما نادیدنی باشد که قرآن به عنوان بخشی از نیکی به آن ها اشاره می کند:

لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ

الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ... (بقره/۱۷۷)

در مورد ایمان به خدای متعال و ایمان به فرشتگان بخصوص جبرئیل و میکائیل، که از آن ها در قرآن اسم برده شده و دشمن آن ها دشمن خدای متعال شناخته شده است،

مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ (بقره/۹۸)

و نیز ایمان به روز جزاء آیات فراوانی وجود دارد.

در آیاتی از قرآن کریم ریشه رفتار غیر اخلاقی را صریحا عدم ایمان معرفی می کند: آیا ندیدی آن کسی را که روز جزاء را دروغ می پندارد، او همان است که یتیم را می راند و بر غذا دادن به بیچارگان سفارش نمی کند:

أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالذِّينِ فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ وَلَا يَحُضُّ عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ

(ماعون/۱-۳)

در برابر، کسی که ایمان به روز جزاء دارد و به قول قرآن می داند که ذره ذره کارهای خوب و بدش مورد رسیدگی قرار می گیرد:

نسبت به امور اخلاقی و تکالیف حساسیت و تقید پیدا می‌کند.

زهد

انسان در شدايد زندگي نياز به ملجأ و پناهگاهی دارد که ضمن توجیه چرایی این مصیبت‌ها تحمل آن را آسان سازد. ماهیت فتنه و ابتلاء این جهان و پایدار نبودن تمتعات زمينه بدبینی و ناامیدی نسبت به زندگی را در انسان فراهم می‌آورد. بسیار اندک‌اند انسان‌هایی که هیچ‌گونه مشکلی نداشته باشند، بلکه می‌توان گفت چنین افرادی وجود ندارند. خدای متعال با زبان توحیدی که در سراسر قرآن به تبیین مطالب می‌پردازد، ضمن اشاره به این که هیچ مصیبتی به شما روی نمی‌آورد مگر با اذن او، بشارت می‌دهد که خداوند قلب کسی را که به او ایمان بیاورد هدایت می‌کند:

مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا

(نغابن/ ۱۱)

هدایت خدای متعال روحیه‌ای به انسان می‌دهد که از آن چه در این عالم به دست می‌آورد بیش از حد شادمان نمی‌شود و از ابتلاء به مصیبت نیز تأسف نمی‌خورد:

مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ لِكَيْ لَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ (حدید/ ۲۲-۲۳)

امیرالمومنین علی علیه السلام این آیه را معنای حقیقی زهد می‌دانند^{۲۲} که بخشی از معنویت و اخلاق انبیاء را تشکیل می‌دهد. انسانی که ایمان به خدا و تقدیر الهی دارد چون می‌داند باذن الله و برای آزمون است، نه آن بهره‌مندی‌ها ماندگار است و نه آن مصیبت‌ها و همه شرائطی فراهم می‌آورند که انسان در آن به تکلیف الهی خود عمل کند، بنا بر این در بهره‌مندی‌ها سرمست و در آسیب‌ها ناامید و محزون و متأسف نمی‌گردد. این حالت یکی از اجزاء مهم معنویت در اسلام را تشکیل می‌دهد. نتیجه چنین امری کوچک شدن دنیا نزد انسان و بزرگ شدن امور الهی می‌شود.

امیرالمومنین علی علیه السلام در کلامی خطاب به کمیل بن زیاد، ضمن اشاره به انسان‌های با فضیلت و ربانی که دارای ظرفیت عالی هستند، به حجت‌های الهی روی زمین

اشاره می‌فرماید که سرچشمه فضیلت هستند و تخم فضایل را در زمین قلوب کسانی که به آن‌ها شباهت دارند می‌کارند و در توصیف آن‌ها می‌گوید:

حقیقت علم از روی بصیرت به آن‌ها روی آورده و با روح یقین همراه می‌باشند. آنچه را عیاشان از آن گریزانند آسان یافته‌اند و به آنچه نادانان از آن وحشت دارند انس گرفته‌اند و با دنیا با بدن‌هایی هم‌نشینی می‌کنند که روح‌های آن به محل‌اعلی‌آویخته‌اند. این‌ها جان‌نشینان خدا روی زمین و دعوت‌کنندگان به سوی دین خدایند، آه! چه شوقی به دیدن آن‌ها دارم!^{۲۳}

زهد و بی‌اعتنایی به دنیا و هدف‌گیری برتر بر اثر برخوردارگی از عناصر معنوی، به خصوص علم حقیقی توأم با بصیرت و یقین، قابل توجه است. تعلق روح‌ها به محل‌اعلی‌ و انس با معنویات، دل‌بریدن از دنیا و توجه به زندگی آخرت نتیجه این فرایند است. در کلام دیگری امیرالمومنین علی علیه السلام به مثالی از این دست اشاره می‌فرماید: «در گذشته برادری در راه خدا داشتم که کوچکی دنیا در چشمش او را در چشم من بزرگ کرده بود...» در ادامه امام علیه السلام آثار متعددی را برای کوچکی دنیا در چشم آن برادر خدایی از جمله خارج بودن از سلطه زبان و شکم، کم‌خواهی و کم‌خوری، سکوت و کم‌گویی و در عوض هنگام سخن گفتن محکم‌گویی، پذیرش عذر مقصرین و مخالفت با هوای نفس، برمی‌شمرد و در انتها سفارش می‌کند که اگر می‌توانید همه این فضایل، و اگر نمی‌توانید لا اقل به بعضی از آن‌ها خود را بیارایید.^{۲۴} وارستگی از دنیا، امام علیه السلام را وامی‌دارد که از آن دوست به عظمت یاد کند. از کلام دیگری از امیرالمومنین علیه السلام فهمیده می‌شود که کوچکی دنیا در چشم اهل تقوا بر اثر بزرگی خدای متعال در جان‌های ایشان است.^{۲۵}

این‌ها همه آثار معنوی ایمان به خدای متعال و عمل به مقتضای آن است. هنگامی که انسان هدف بالاتری از دنیا و آنچه در اوست دارد، بلکه سعادت و رسیدن به نیکی را در چشم‌پوشی از دنیا می‌بیند، می‌تواند کریمانه از کنار آن بگذرد. انسان‌هایی که در محبت دنیا اجتماع کرده‌اند در کلامی از امیرالمومنین علیه السلام به کفتارهایی تشبیه شده‌اند که بر دوست داشتن گوشت مرداری اتفاق دارند و از خوردن آن، به خاطر آثار ناپسند آن رسوا می‌گردند.^{۲۶} به شکل طبیعی، سکولاریسم و این جهانی یعنی عدم توجه به خدای متعال و هدف قرار دادن دنیا، به چنین رسوایی مستهجنی خواهد رسید.

البته بوده‌اند افرادی که به واسطه تربیت خانوادگی و آمادگی فطری دارای بعضی صفات معنوی صرف نظر از ایمان به خدای متعال بوده‌اند، مثل بخشش حاتم طایی که در کنار شرک بوده است. اما در رجه اول این یک مورد بسیار استثنایی است و انگهی او در نهایت بر اساس نقل خیر الدین زیرکلی (وفات ۱۴۱۰ ه. ق) به اسلام مشرف گشت.^{۲۷} و ایمان وی و فرزندش عدی بن حاتم^{۲۸} نشان می‌دهد که جهت اینگونه صفات به سوی معنویت اصیل است که اگر به واقعیت راهی باز شود بی‌درنگ به ایمان به خدای واحد و معنویت کامل خواهد انجامید.

عدی بن حاتم بعد از ایمان به پیامبر از بزرگان اهل اسلام شد و در رکاب امیرالمومنین رشادت‌ها نمود و دو فرزندش در جنگ صفین به شهادت رسیدند. هنگامی که تعداد زیادی از قبیله «طی» در جنگ جمل به امام علی علیه السلام ملحق شدند، عدی بن حاتم، که سرکردگی آن‌ها را بر عهده داشت، ایستاد و ضمن انشاء خطبه‌ای پس از حمد و ثنای الهی اظهار داشت:

من در عهد رسول خدا مسلمان شدم و زکات را در عهد او پرداختم و بعد از او با اهل ارتداد جنگیدم و جز رضایت پروردگار چیزی طلب نکردم. اکنون اطلاع یافتم که گروهی بیعت تو را شکسته‌اند. ما برای یاری تو آمده‌ایم ما را به آنچه دوست داری امر کن.^{۲۹}

نورانیت

تاریکی کفر و شرک

در قرآن کریم فضای اعمال انسان‌هایی که ایمان به خدا ندارند به شکلی تاریک به تصویر کشیده شده است. به عنوان نمونه به چند آیه از آیات فراوان در این زمینه تبرک می‌جوئیم:

وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيمَةٍ يَخْسِئُ الظُّمِ أَنْ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ سَيْتًا
وَوَجَدَ اللَّهُ عِنْدَهُ فَوْقَهُ جِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ أَوْ كظلماتٍ في بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ
مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظَلَمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا
وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ. (نور: ۳۹-۴۰)

نکات فراوانی در این آیه وجود دارد که ثابت می‌کند که ایمان به خدا نور و معنویت و نشاط و خرمی و عدم ایمان به خدا تاریکی و عدم معنویت و خسران است:

یکی بی‌اثر بودن اعمال در سعادت اهل کفر است که به سراب تشبیه شده. همان‌گونه که تشنه با رفتن به سوی سراب به آب دست نمی‌یابد و در بیابان سرگردان خواهد ماند، انسان بی‌ایمان نیز گرچه به زعم خویش به دنبال یافتن آب سعادت است تا جگر تفتیده خویش را سیراب کند، ولی هنگامی که با حقیقت اعمالش روبرو می‌شود آن‌ها را باطل و بی‌اثر می‌یابد.

نکته قابل توجه در این تشبیه، هدف واحد در انسان با ایمان و بی‌ایمان است و مواجه شدن با حقایق که در اولی تشنگی حقیقتاً بر طرف می‌شود و به سرچشمه رسیده سیراب می‌گردد ولی دیگری چون در واقع اعمالش باطل و بدون حقیقت است به هدف سعادت نمی‌رسد و تشنه و حیران می‌ماند. به هر حال در اولی نور و حقیقت وجود دارد و در دیگری وجود ندارد. تقابل معنویت و تاریکی را بخوبی می‌توان در این آیه مشاهده کرد.

نکته دیگر عمق ظلمت و عدم دستیابی به معرفت است که در تشبیه دوم به آن اشاره رفته است. انسان بی‌ایمان مانند کسی است که در عمق دریا قرار گرفته و امواجی روی هم بالای سر اوست در حالی که بالای این امواج نیز ابرهایی است که بر تیرگی و تاریکی آن می‌افزاید به اندازه‌ای که حتی دست خود را که نزدیک ترین جزء بدن اوست نمی‌تواند ببیند و تشخیص دهد چه برسد به حقایق دیگر. در این تشبیه اوج دور ماندن از معرفت حقیقی به تصویر کشیده شده است.

نکته مهم دیگر نفی کلی نور نسبت به افرادی است که خدا برای آن‌ها نوری قرار نداده که در انتهای آیه به آن اشاره شده است. بنا بر این اگر نورانیتی که قرآن در این آیه از آن صحبت می‌کند با معنویت مرادف بگیریم نتیجه آن خواهد بود که انسان‌های بریده از خدای متعال دارای نورانیت و معنویت حقیقی نخواهند بود.

آیه دیگر، در باره آثار منفی شرک به خدای متعال است که از سقوط و نابودی حکایت می‌کند:

حُفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخَطَّفَهُ الطِّيرُ أَوْ تَهْوَى بِه الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ. (حج: ۳۱)

بعد از توصیه به حق‌گرایی و نفی شرک به خدا می‌فرماید: «کسی که به خدا شرک بورزد مانند کسی است که از آسمان فرو افتد، یعنی سقوط کند. پس پرنده‌ای او را برآید (و

تکه تکه کند و گوشتش را بخورد) یا آن که باد او را به جای بسیار دور و پرتی بیفکند (و نابود شود و هیچ راه نجاتی نداشته باشد).»

انسان باید در یک سیر صعودی معنوی به سوی پروردگار یکتا حرکت کند و بالا رود ولی شرک حرکت معکوس را در جهت پایین باعث می شود. مانند کسی که از آسمان فرو افتد و لاشخوری او را برآید و طعمه خویش سازد و یا طوفان شدید او را به مغاکی در افکند و نابود سازد. چنانکه ملاحظه می شود انسان بدون توحید و حرکت به سوی قرب خدا به هدف لایق خویش نائل نمی گردد و شرک او را به حضيض نابودی در می افکند. گرچه ممکن است چنین فردی در ظاهر آداب اجتماعی را رعایت کند، ولی در حقیقت سیر به سوی هیوط و سقوط دارد. در چنین تصویر وحشتناکی از انسان مشرک، نمی توان هیچ گونه معنوی را سراغ گرفت. گرچه در آیه نامی از معنویت و نور نیامده ولی می توان از آن نتیجه گیری کرد که معنویت ملازم سیر صعودی و عدم آن ملازم سقوط خواهد بود.

تذکر بسیار مهم دیگر در مورد معنویت و عدم آن، آن که ممکن است کسی ایمان به خدای یگانه داشته باشد، اما خدا را فراموش کند و به مقتضای ایمان خود عمل نکند. در حقیقت این افراد در اعتقاد مسلمان اند، ولی در عمل سکولار عمل می کنند. نتیجه چنین روحیه ای جدا افتادن از بندگی خدای متعال، ضعف در معنویت و به قول قرآن، زندگی ای در نهایت تنگی و مشقت خواهند داشت:

وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا قَالَ كَذَلِكَ أَتَاتَا فَنَسِيهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى (طه/۱۲۴-۱۲۶)

زندگی کسی که از یاد خدا دوری کند در این عالم تنگ و در عالم دیگر بدون نور بینایی یعنی کور خواهد بود. این آیه ظهور در شخصی دارد که آیات الهی به سوی او آمده و سپس دچار فراموشی گشته است.

در این که می گوید بصیر بودم چرا کور محشور شدم، دو احتمال وجود دارد، یکی این که کوری ظاهری را بگوید، یعنی من در دنیا چشم داشتم چرا کور شدم. احتمال دیگر این است که می گوید من در دنیا سابقه بصیرت معنوی داشتم چرا کور محشور شدم. احتمال دوم ممکن است با پاسخ خدای متعال مناسبت بیشتری داشته باشد که می گوید آیات ما به سوی تو آمد و تو آن را به دست فراموشی سپردی و اکنون نیز به همان صورت تو به دست فراموشی سپرده خواهی شد.

تجلی نورانیت

تجلی معنویت مومنان حقیقی در برابر منافقان در آخرت به شکل نوری است که از پیش رو و از سمت راست آن ها حرکت می کند:

يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ. (حدید/۱۲)

روزی که مومنان را می بینی که نورشان از پیش رو و در سمت راست آن ها سریع حرکت می کند، بشارت باد به شما امروز بهشت هایی که از زیر آن ها نهرها جاری است و آن رستگاری عظیم است!

يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ (حدید/۱۳)

روزی که مردان منافق و زنان منافق به مومنان می گویند به ما بنگرید تا از نور شما پاره ای بگیریم، به آن ها گفته می شود به باز پس خود برگردید پس از آن جانور بخواهید پس بین آن ها دیواری زده می شود که دری دارد که در باطن آن رحمت، و در ظاهر و پیش روی آن عذاب است.

این نورانیت باید از دار دنیا کسب شود و علت عدم آن در منافقان این بوده است که آن ها فریفته دنیا شدند و معنویت را وانهادند. به این نورانیت که در دار دنیا راهبری مومنان را به عهده دارد در آیه زیر اشاره شده است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَأَمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ. (حدید/۲۸)

ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا پروا کنید و به رسولش ایمان بیاورید تا دو بهره از رحمتش به شما بدهد و نوری برایتان قرار دهد تا به آن راه روید و شما را بیمارزد و خدا آمرزنده مهربان است.

خروج از تاریکی ها به سوی نور

نقش سرپرستی خدای متعال در رشد معنوی مومنان و نقش معکوس سرکشان در سرپرستی کافران، در آیت الکرسی به صورت مقایسه ای با اشاره به هر دو طرف آمده است: خداوند

سرپرست مومنان است و آن‌ها را همواره از تاریکی‌ها به سوی نور خارج می‌سازد و کسانی که ایمان ندارند سرپرستان سرکششان آن‌ها را از نور به سوی تاریکی‌ها خارج می‌کنند.^{۳۰} به روشنی معنوی که قرآن از آن صحبت می‌کند با این نور و تاریکی‌ها مرتبط است. ممکن است منظور از نور حالتی معنوی باشد که در پی ارتباط و اطاعت خدای متعال حاصل می‌شود و منظور از تاریکی حالتی منفی و نامطلوب است که حاصل دور افتادن از قرب الهی و فساد و معصیت باشد.

ولایت خدای متعال در انسان‌های برگزیده خدا تجلی می‌کند. قرآن کریم ولایت بر مومنان را منحصر در خدای متعال، پیامبر و کسانی که نماز را به پا می‌دارند و در اثنای نماز در رکوع زکات می‌دهند می‌داند:

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُعِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ.

(مانده/۵۵)

در آیه دیگری پس از امر به اطاعت خدای متعال و رسول خدا سومین دسته را با لفظ صاحبان امر بکار برده:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا.

(نساء/۵۹)

در این که منظور از اولوا الامر کیانند، اختلاف نظرهایی بروز کرده که خود آیه رفع تنازع را به خدا و رسول ارجاع می‌کند که اگر در چیزی تنازع کردید آن را به خدا و رسول رد کنید که آن نیک تر و دارای آثار بهتری است. بنا بر این باید به فرمایشات رسول خدا در این زمینه مراجعه شود. به عنوان نمونه به یک حدیث از میان احادیث متعدد در این زمینه اشاره می‌کنیم:

جابر جعفی در تفسیرش از جابر انصاری نقل کرد: از پیامبر صلی الله علیه و اله از سخن خدا، (یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول) پرسیدم که خدا و رسولش را شناختیم، پس صاحبان امر کیانند؟ فرمود: آن‌ها جانشینان من و ائمه مسلمین بعد از من هستند ای جابر! اولین آن‌ها علی بن ابی طالب، سپس حسن، سپس حسین، سپس علی بن الحسین، سپس محمد بن علی که در تورات به باقر شناخته شده و به زودی ای جابر تو او را درک می‌کنی. پس زمانی که او را ملاقات کردی سلام مرا به او برسان. سپس صادق جعفر بن

محمد، سپس موسی بن جعفر، سپس علی ابن موسی، سپس محمد بن علی، سپس علی بن محمد، سپس حسن بن علی، سپس همام و هم کتبه من حجت خدا در زمین و باقی مانده او در بندگانش پسر حسن بن علی است که خدا به دست او خاورها و باخترهای زمین را می‌گشاید؛ او کسی است که از شیعیانش ناپدید می‌شود و بر عقیده امامت او ثابت نمی‌ماند مگر کسی که خدا دلش را بر ایمان آزموده باشد.^{۳۱}

ارتباط با روح القدس و ملائکه

امتیاز پیامبران بر دیگر انسان‌ها برخوردار از وحی الهی است. غیر از پیامبران بعضی از انسان‌های وارسته نیز به نوعی از الهام الهی و معنوی برخوردار بوده اند که با وحی پیامبری متفاوت بوده، نظیر آن چه قرآن از آن با تعبیر وحی به مادرگرامی موسی یاد می‌کند. مثال دیگر این الهام را در باره حضرت مریم در قرآن می‌یابیم. ایمان به فرشتگان از اجزای ایمان شمرده شده و فرشتگان نیز سرپرستان و کمک‌کاران مومنان در دنیا و آخرت معرفی شده‌اند. حتی قرآن خبر می‌دهد که حاملان عرش الهی برای مومنان دعا می‌کنند. حقیقت این امور معنویت خاصی را به مومنان می‌بخشد.

قرآن هنگام سخن در باره همراهان پیامبر ویژگی آن‌ها را پیگیری رضوان الهی می‌داند و اشاره می‌فرماید که بندگی خدا باعث شده که در سیمای آن‌ها آثار سجده آشکار باشد. این‌ها اگر چه ظواهر هستند، ولی معنویت ویژه‌ای را به نمایش می‌گذارند. حالات ویژه مومنان در تلاوت آیات الهی در دل شب و خواندن خدای متعال با سوز و گداز و طمع و ترس از ترسیم‌هایی است که قرآن از مومنان حقیقی در پرده‌هایی از کتاب به نمایش می‌گذارد.

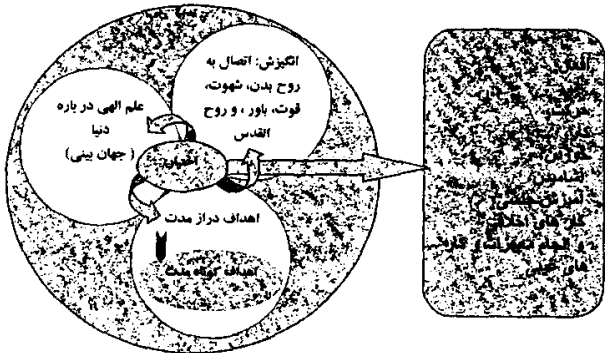
بر اساس حدیثی از بصائر الدرجات^{۳۲} به نقل از اصبع ابن نباته از امیر المومنین علیه السلام، روح‌های مختلفی در انبیاء، مومنین و کفار وجود دارد که می‌توان معنویت را بر اساس وجود این روح‌ها در این سه دسته از انسان‌ها ردیابی کرد. اساس این روح‌ها جنبه‌های انگیزشی داشته هر کدام اقتضای عمل خاصی را دارد. بنابر این می‌توان از اعمال به وجود یا عدم این روح‌ها و در نتیجه سطح معنویت آن‌ها پی برد. انبیاء و کسانی که هم‌افق با آن‌ها هستند نظیر ائمه معصومین علیهم السلام دارای یک مجموعه کامل از این روح‌ها هستند و در قله انسانیت و معنویت ایستاده‌اند. مومنان با تفاوت فاقد بودن «روح القدس» در رده بعدی می‌ایستند و سرانجام کفار با فاقد بودن «روح ایمان» در انتها قرار می‌گیرند.

مجموعه این روح‌ها نیمرخ روانی در هر کدام از این سه دسته از انسان‌ها را می‌سازند. انبیاء با برخورداری از روح و جسد، به فعالیت و جنب و جوش و کارهای بدنی مانند راه رفتن، گرفتن اشیاء و دیگر کارها در زندگی می‌پردازند؛ با روح قوت کارهایی را که نیاز به هماهنگی ذهنی و مهارت بدنی دارد مانند فعالیت‌های شغلی و انواع مهارت‌های فنی انجام می‌دهند؛ با روح شهوت فعالیت‌های مربوط به خوردن و آشامیدن و آمیزش جنسی و ابقاء نسل را انجام می‌دهند؛ با روح ایمان به عبادت خدا و کارهای اخلاقی همت می‌گمارند و با روح القدس با عالم غیب مرتبط می‌شوند و معجزات و آیات الهی را انجام می‌دهند. مومنان همه کارهایی که انبیاء انجام می‌دهند غیر از ارتباط با غیب انجام می‌دهند، در حالی که کفار به جهت نداشتن روح ایمان تنها کارهای مرتبط با بدن، کارهای فنی و شهوات را صورت می‌دهند. البته برای کفار درجات محدودی از اخلاق اجتماعی در حد رعایت حقوق دیگران و حتی کارهایی که به منظور حفظ کرامت این جهانی فرد انجام می‌پذیرد قابل تصور است، اما اخلاق به معنای انجام کارهایی که انسان را به قرب الهی نائل می‌کند انجام نمی‌دهند؛ به عبارت دیگر اخلاق الهی ندارند.

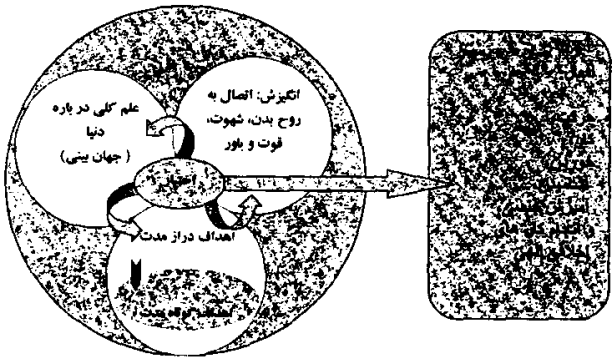
سؤالی که ممکن است مطرح شود این است که آیا این روح‌ها موجودات جدایی هستند؟ چگونه یک انسان چند روح دارد؟ پاسخ این است که قرآن موجود در این حدیث و نیز ادله عقلی نشان می‌دهد که منظور از این روح‌ها جنبه‌ها یا به عبارت بهتر ابعادی از وجود واحد انسان و روح واحد اوست. به عبارت دیگر این روح‌ها حاکی از مراتب مختلف نفس انسانی هستند. این مراتب قابل رشد می‌باشند و همانگونه که در حدیث هم آمده انسان‌ها کم کم به مراتب بالاتر از این مراتب دست پیدا می‌کنند.

با توجه به ارتباط مستقیم این روح‌ها با جهان‌بینی و معرفت الهی و نیز اهداف دراز مدت و راهبردی و در نتیجه شکل‌گیری اهداف کوتاه مدت که مدل انگیزشی هر فرد را شکل می‌دهد، می‌توان نیمرخ روانی هر یک از این سه دسته را که حاکی از درجه معنویت نیز هست در طرح‌های زیر بیان نمود. در حقیقت معنویت مرتبط با آرایش روح‌هایی است که در هر دسته وجود دارد. در این مدل، «روح ایمان» با ایجاد هماهنگی و همبستگی میان ذهن، عواطف و بدن، انسان را به سمت عبادت و امور معنوی سوق می‌دهد. فعالیت‌های اخلاقی مانند صبر، خودداری از گناه و زهد در دنیا از نتایج وجود روح ایمان می‌باشند.

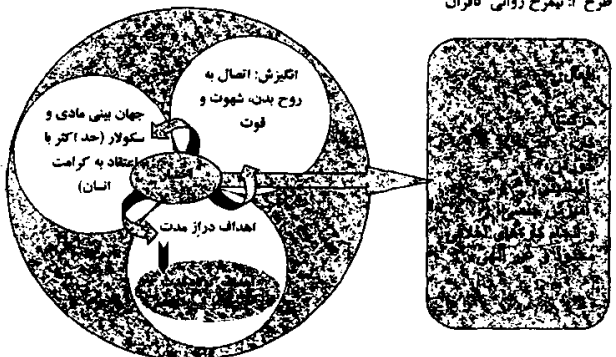
طرح ۱: نیمرخ روانی انبیاء



طرح ۲: نیمرخ روانی مومنان



طرح ۳: نیمرخ روانی کافران



گر چه صحنه نبرد یکی از میدان‌های مهم زندگی است، ولی این تنها یکی از دهها و صدها میدان امتحانی است که در معنویت اسلام به آن پرداخته می‌شود. انسان تربیت یافته در اسلام همه‌ی میدان‌های زندگی را میدان معنویت می‌داند و آن چیزی را می‌پسندد که محبوب بیسندد. بر این اساس بنا بر روایتی از مولا امیرالمومنین علیه السلام کسی که حق خدا و رسول خدا و اهل بیت را بشناسد، اگر در بستر هم بمیرد نیت او جای شمشیر کشیدن را می‌گیرد و ثواب شهادت به او می‌دهند.^{۳۳} بنا بر این فرد با ایمان جبهه جنگ و جبهه‌های دیگر زندگی تفاوتی ندارد، آنچه مهم است انجام وظیفه و تقرب الی الله است که در همه عرصه‌های زندگی امکان پذیر است. این نکته رمز حل شبهاتی است که فمینیست‌ها در مورد لزوم تساوی نقش و فعالیت‌های زن و مرد مطرح می‌کنند. در حالی که اسلام بر انسانیت زن و مرد تأکید دارد و هر دو را شایسته مقام قرب الهی و عالی‌ترین مقامات انسانی می‌داند، وظایف خاصی را متناسب با آفرینش و آمادگی‌های جسمی و روانی آن‌ها متوجه هر یک از زن و مرد می‌نماید. نوع فعالیت جهادی مهم نیست، روح و نیت در این فعالیت عنصر اصلی است که در هر دو جنس ممکن و هر کدام از راهی به آن هدف دست می‌یازد. در جبهه نبرد هم، گر چه جنگیدن بر زنان واجب نیست، آن‌ها می‌توانند نقش‌هایی متناسب خویش داشته باشند.

همان‌گونه که گفتیم معنویت ریشه در ارتباط با خدای متعال و بی‌رغبتی در دنیا و هدف‌گذاری آخرت دارد. جهاد در راه خدا رسیدن به این هدف را تسریع می‌کند. بنا بر این هم معنویت به جهاد و تشویق برای شرکت در آن و رسیدن به فیض شهادت کمک می‌کند و هم جهاد خود به دل‌کنندگی از دنیا و یکسره به فکر آخرت بودن مدد می‌رساند. شاید به همین دلیل است که امیرالمومنین، امام علی علیه السلام می‌فرماید:

جهاد دری از درهای بهشت است که خدای متعال به روی دوستان خاص خود باز نموده، آن‌ها را به آن گرامی داشته و نعمتی است که برایشان ذخیره نموده است. و جهاد همان لباس تقوا و زره نفوذناپذیر و سپر اطمینان بخش اوست، کسی که آن را از روی بی‌رغبتی وانهد خداوند لباس مذلت و ردای بلا بر او می‌پوشاند، از رضایت جدا و دلیل می‌گردد و بر قلبش مهر زده می‌شود حق از او با تباه نمودن جهاد ستانده می‌شود، دچار خسف می‌گردد و عدل از وی منع می‌شود.^{۳۴}



فداکاری که در میدان جهاد نظامی روی می‌دهد بسیار با شتاب و همه‌جانبه است و محک صدقی است که سره را از ناسره جدا می‌سازد. این مسئله تا آنجا پیش می‌رود که نداشتن آرزوی شهادت در راه خدا نقص در ایمان و باقی‌گذارنده شاخه‌ای از نفاق به حساب می‌آید. مجاهد فی سبیل الله جان برکف آماده دادن خون خویش در راه محبوب می‌شود. خدای متعال جهاد با جان را یکی از دو رکن معامله با خویش می‌داند و می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ. (نوبه/۱۱۱)

خدا به درستی جان‌ها و اموال مومنان را از آن‌ها خریداری نموده در برابر این که بهشت برای آن‌هاست پس آن‌ها در راه خدا می‌کشند و کشته می‌شوند. این وعده‌ای است بر عهده او که در تورات و انجیل و قرآن به حق آمده و چه کسی بر سر عهد و پیمان خویش استوارتر است از خدا پس بشارت یابید به معامله‌ای که انجام دادید و آن رستگاری عظیم است. نکته اول این که متن معامله و نتیجه بدیهی آن جانبازی است، نکته دوم آن که این وعده در همه ادیان توحیدی و در همه کتاب‌های الهی تورات و انجیل و قرآن آمده است، و نکته سوم تضمین به انجام آن که خود خدای متعال است می‌باشد، و نکته آخر بشارت به موفق شدن به چنین معامله‌ای است که رستگاری عظیم می‌باشد.

این معنی در جای دیگری در قرآن نیز به عنوان تجارت با خدا آمده است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ تُوْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ يَغْفِرَ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلَكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَسَاكِينٌ طَيِّبَةٌ فِي جَنَّاتٍ عَذْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ وَأُخْرَى تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ وَبَشِيرٌ الْمُؤْمِنِينَ. (صف/۱۰-۱۳)

ای آنان که ایمان آورده‌اید، آیا دلالت نکنم شما را به تجارتی که شما را از عذاب دردناک نجات می‌بخشد: به خدا و رسولش ایمان می‌آورید و در راه خدا به مال‌ها و جان‌هایتان مجاهده می‌کنید، این برای شما بهتر است اگر بدانید. گناهانتان را برایتان می‌آمرزد و شما را در بهشت‌هایی که از زیر آن‌ها نهرها جاری است وارد می‌سازد و دیگر چیزی که شما دوست می‌دارید یاری از جانب خدا و پیروزی نزدیک است که بشارت آن را به مؤمنان بده.

نکته جالب توجه این است که مجاهده در راه خدا به شرط ایمان با مال و جان آثار آن جهانی و این جهانی دارد که مومنان به هر دو دست می‌یابند. اطمینانی که مومنان از راه وعده الهی به آن دست می‌یابند آثار شگرفی در روحیه مجاهدت آن‌ها دارد تا جایی که در نبردها برابری در جنگ‌ها را یک به ده مطرح می‌کند که این خود یکی از مولفه‌های جنگ نامتقارن است:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِئَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ. (انفال/۶۵)

ای پیغمبر مومنان را بر جنگ تحریص کن که اگر از شما بیست شکیبای باشند بر دویست نفر و اگر از شما صد نفر باشند بر هزار نفر از آنان که کفر ورزیدند چیره می‌شوند، زیرا این‌ها گروهی هستند که ژرف اندیشی نمی‌کنند.

در حقیقت تعداد نفرات بالاتر از این باید نامتقارن به حساب آید؛ در همان حال خدای متعال با اشاره به ضعف مومنان تخفیف می‌دهد و نسبت متقارن را برای مومنان و کفار یک به دو قرار می‌دهد:

إِنَّ خِفَّتِ اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِئَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ. (انفال/۶۶)

هم‌اکنون خدای متعال به شما تخفیف داد و دانست که در شما ضعفی وجود دارد؛ پس اگر از شما صد نفر شکیبای باشند بر دویست نفر و اگر هزار نفر از شما باشند بر دو هزار نفر به اذن خدا چیره می‌شوند و خداوند با شکیبایان است.

عامل مهم در این تقارن که بر اساس آن هم‌اوردی تعریف می‌شود شکیبایی و صبر است. در آیات دیگری هم به این نکته اشاره شده است؛ به عنوان مثال در تعریف از مجاهدان اشاره به استحکام آن‌ها با تعبیر «بنیان مرصوص» نموده که حاکی از استقامت و صبر آن‌هاست:

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَهُمْ بُنْيَانٌ مَرصُوضٌ. (صف/۲)

به راستی خدا کسانی را که در راه او در یک صف می‌جنگند دوست دارد، گویا آن‌ها بنیانی آهنین هستند.

در جای دیگر، ضمن اشاره به تعدادی از انبیاء که مردان الهی بسیاری در کنار آن‌ها به جنگ با دشمنان پرداختند به استقامت و پایداری آن‌ها و در نهایت دوست داشتن آن‌ها به علت صبر و شکیبایی می‌پردازد:

وَكَايُنَ مِنْ نَبِيِّ قَاتِلَ مَعَهُ رِبِّيُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ. (آل عمران/۱۴۶)

و چه بسا پیامبری که همراه او مردان الهی بسیاری جنگیدند، پس در برابر آن چه به آن‌ها در راه خدا رسید سست نشدند و از خود ضعف نشان نداده قدم نکردند و خدا شکیبایان را دوست می‌دارد.

این قولیه در کامل‌الزیارات در انتهای یکی از زیارت‌های سید الشهداء علیه السلام می‌گوید بگو شهادت می‌دهم که مردان الهی بسیاری همراه تو جنگیدند آنگونه که خدای متعال گفته، آنگاه این آیه را می‌آورد. ^{۳۵} شهادی کربلا مصداق بارز این گونه مردان الهی بودند و نبرد روز عاشورا مصداق بارز و کامل نبردهای نامتقارن مردان الهی با دشمنان خدا بود.

سؤال عمده در این جا علت این پایداری و شکیبایی است. چه چیز باعث می‌شود مردان با ایمان در جنگ در مقایسه با دشمن کافر چنین با استقامت ظاهر شوند؟ پاسخ این سؤال را در ایمان محکم آن‌ها باید جستجو کرد. ایمان به خدای متعال و راستی پیامبر او و صدق وعده‌های الهی است که چنین روحیه شکست ناپذیری را در جنگجویان مسلمان پدید می‌آورد. در رویارویی مردان اندک طالوت با سپاه مجهز و بسیار جالوت آن چه باعث پیروزی آن‌ها و روحیه رویارویی با سپاه بسیار جالوت شد ایمان به ملاقات پروردگار یعنی ایمان به آخرت و صدق وعده‌های الهی بود.

... فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهِ كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ.

(بقره/۲۴۹)

هنگامی که او و کسانی که همراه او ایمان آورده بودند از آن (نهر) گذشتند گفتند امروز ما در برابر جالوت و سپاهیانش نیرویی نداریم؛ آن‌ها که می‌دانستند خدا را ملاقات می‌کنند گفتند، چه بسا گروه اندکی که بر گروه بسیاری به اذن خدا چیره گشتند و خدا با شکیبایان است.

در دیدگاه انسان‌های با ایمان در نبردهای الهی شکست و پیروزی هر دو مطلوب و منتهی به سعادت است. این باعث می‌شود که جنگجوی مسلمان با همان روحیه تا آخرین رمق جان و آخرین قطره خون از تلاش و استقامت باز نایستد:



در شرایطی که کفار از موفقیت‌های مسلمانان ناراحت و منتظر بودند اگر شکستی به آن‌ها می‌رسید می‌گفتند ما از قبل حساب خود را جدا کردیم و با خوشحالی روانه می‌شدند، خدای متعال به پیامبر دستور می‌دهد که به مومنان آموزش دهد که هرگز چیزی به ما نمی‌رسد مگر آنچه خداوند برای ما مقدر فرموده است او سرپرست ماست و مومنان باید بر خدا توکل کنند. آنگاه می‌فرماید:

قُلْ هَلْ تَرَبُّونَ بِنَا أَلَا إِيحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ وَنَحْنُ نَتَرَبُّصُ بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمُ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ أَوْ يَأْتِيَنَا فَتَرَبُّصُوا إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ. (توبه/۵۲)

بگو آیا غیر از یکی از دو نیکی برای ما انتظار دارید؛ در حالی که ما انتظار داریم خداوند یا به دست ما و یا از جانب خویش شما را گرفتار عذاب نماید، پس انتظار کشید ما نیز با شما انتظار می‌کشیم.

منظور از دو نیکی یکی پیروزی و چیرگی بر دشمن و نصر الهی و دیگری فوز شهادت و سعادت ابدی است.

نتیجه‌گیری

با توجه به تعریف ما از معنویت، یعنی ایمان به غیب و نوعی ارتباط و انس با خدای متعال و اولیاء او، که در انبیاء و پیروان آن‌ها متجلی است، مومنان با بهره‌گیری از عمق ایمان و معرفتی که نسبت به جهان و آفرینش دارند، در معنویت صحیح سرآمد روزگارند. آن‌ها با استفاده از معنویت و نورانیت و با پیگیری اهداف الهی که مستلزم تلاش خستگی‌ناپذیر و صبر و استقامت از یک سو، و زهد و عدم دلبستگی به دنیا است، به انسان‌های آبدیده‌ای تبدیل می‌شوند که در همه عرصه‌های زندگی با نشاط و فعال ظاهر می‌شوند.

مردان و زنان با ایمان در عرصه‌های متناسب با ویژگی‌های خویش در راه خدا به مجاهده می‌پردازند و هدفی جز رضوان الهی را در نظر ندارند. برای چنین انسان‌های فداکاری تفاوت نمی‌کند در میدان رزم باشند یا در میدان خانواده و تربیت فرزند؛ مال خویش را فداکنند یا جان خویش را؛ با شمشیر کلام به کارزار بروند یا با زبان اسلحه با دشمن روبرو شوند، و سرانجام به شهادت برسند یا در بستر بمیرند.

اخلاق و معنویت با استفاده از روح ایمان در افراد با ایمان تجلی ویژه‌ای می‌یابد و آثار خود را در زندگی فردی و اجتماعی نشان می‌دهد. انسان مومن با عطف توجه به صدق انبیاء

و وعده‌های الهی از روحیه جهادی بالایی برخوردار می‌شود که در میدان‌های جنگ نمود خاصی پیدا می‌کند. قرآن مجید برابری یک به ده را برای مومنان در مصاف با کفار قرار می‌دهد و احدی الحسینین را نتیجه جهاد در راه خدا می‌داند.

بنابر این نه تنها در میدان رزم، بلکه در همه میدان‌های زندگی، انسان‌های با ایمان از روحیه تلاش مضاعف برخوردار می‌شوند. تنها ویژگی میدان جنگ این است که به علت نیاز به جان فشانی و فداکاری تا سرحد جان در مدت کوتاه، رسیدن به همه آن اهداف را در زمانی اندک آسان می‌سازد و تجلی‌گاه و محک معنویت و عمق ایمان مومنان می‌گردد. گویا در فرهنگ اسلامی، به همین دلیل جهاد دری از درهای بهشت معرفی می‌شود که خدای متعال آن را به روی دوستان خاص خود گشوده است و آرزوی شهادت در دل مومنان و عدم آن محک ایمان و نفاق قرار می‌گیرد.

پی‌نوشتها:

۱. مرتضی مطهری، حکمتها و اندرزها، (قم: انتشارات صدرا، ۱۳۸۳ چاپ هفدهم)، ص ۲۳۹-۲۴۵.
۲. مصطفی نورانی، طب اسلامی، ص ۵۲۷.
۳. محمدتقی مصباح یزدی، بررس‌ها و پاسخ‌ها، (انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی «ره»)، ج ۳، ص ۷۷-۷۸.
۴. عقیقی بخشایشی، چهارده نور پاک، ج ۱۴، ص ۱۸۹۸.
۵. مرکز المصطفی، حیات السید المجاهد، به نقل از: ریحانه الادب، ج ۳، ص ۴۰۱.
۶. مرکز المصطفی، حیره الشهید الثانی، به نقل از: روضات الجنات، ص ۲۸۶.
۷. مسجد انگجی تبریز، مقالات و گفتارها، ۱۴۱۳ هـ. ق، ص ۸۱.

8. spiritualism
9. idealism
10. Leibniz
11. Plato
12. materialism
13. Epicurus
14. subjective idealism
15. Fichte
16. objective idealism
17. Schelling
18. W. L. Reese, Dictionary of Philosophy and Religion, New Jersey: Humanities Press, 1980, p. 243.
19. Gentile Giovanni
20. acutalism

٢١. همان، ص ١٨٨.
٢٢. نهج البلاغه، قصار ٤٣٩.
٢٣. نهج البلاغه، قصار ١٤٧.
٢٤. نهج البلاغه، قصار ٢٨٩.
٢٥. همان، خطبه ١٩٣.
٢٦. نهج البلاغه، خطبه ١٠٩.
٢٧. خيرالدين زركلى، الاعلام، ج ٨، (بيروت: دارالملايين، ١٩٨٠)، ص ٤٨.
٢٨. محمد بن الطوسى (شيخ)، الامالى، (قم: دارالثقافه)، ص ٧١.
٢٩. همان.
٣٠. بقره/٢٥٧.
٣١. ابن شهر آشوب، مناقب آل أبى طالب، (النهج الأشرف: المكتبة الحيدرية: ١٣٧٦ق.)، ص ٢٢٢.
٣٢. محمد حسن صفار، بصائر الدرجات، (طهران: منشورات الاعلمى، ١٣٦٢)، ص ٤٦٩.
٣٣. محمد محمدى رى شهرى، اهل البيت فى الكتاب و السنه، ص ٣٥٢.
٣٤. كلينى، كافى، ج ٥، ص ٤.
٣٥. جعفر بن محمد بن قولويه، كامل الزيارات، ص ٣٨٧.

١٦